

مترجم : دکتر حسین ابو تر ایبان

خاطرات پیدی شیل (۱۵)

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خاطرات يك زن انگلیسی كه همسر كلنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران بوده و در عصر ناصری به تهران آمده است .

دارد ، در حال حاضر تغییر ماهیت داده و با تبدیل شدن به یکتوع تجسس پردازی ، اعیان و رجال را ملزم مینماید که هنگام سفر آنچنان ب فکر قلمین وسائل آسایش و راحتی خود باشند که حتی در موقع استراحت در زیر چادر نیز مثل منزل شخصی همه چیز را در دسترس خود داشته باشند .

در این سفر ، ما هم اجباراً هیبایستی جزو ملترمین باشیم تا شبکه و عظمت اردوی همایونی هر چه بیشتر متجلی گردد . و با وجود آنکه من شخصاً ترجیح میدادم که بخاطر گرمای روز افزون هوا و تن در ندادن

ملازمان ، دستجاتی از سواره و پیاده و توپخانه هم برآه میافتند که گروه کثیری از مردم عادی نیز زاغلب بدنبال آنها در حرکت هستند هر يك از دربارها هم بصورتی که انگار عازم يك سفر اکتشافی ، در سرزمینی ناشناخته هستند ، گروهی نوکر و خدمه بهرامچندین رأس قاطر و اسب و تعدادی چادر و مواد مختلف مثل : قند ، چای ، قنباکو ، ادویه و ما کولات گوناگون ، با خود برآمیداندازند . البته این مسئله که از يك عادت بومی ایسن ملت سرچشمه میگیرد و ریشهائی از زمانهای پیشین و دوره بدویت و صحرا نشینی آنها

اول مه [۱۸۵۱] - شاه تصمیم گرفته به اسفهان سفر کند و این موضوع موجب و اعمه و تکرانی ا کلیه دربارها شده است . زیرا مقرر است که دربارهای ملازم شاه بسدون دریافت هیچگونه هزینه سفر و توشه راه عازم این سفر گردیده و شخصاً مخارج سنگین اینگونه مسافرتهاى تشریفاتی را باید متحمل شوند . و بهمین جهت ، نارضاى دربارها از این اقدام شاه کاملاً مشهود است .

هیئتی که معمولاً همراه شاه ایران عازم سفر میشوند ، دست کم ، از يك اردوی نظامی ندارند و در میان آنان علاوه بر خیل

به شرایط نامساعد اینگونه سفرهای تشریفاتی در تهران باقی بمانم ، ولی چون اعضاء سفارت روسیه تصمیم به همراهی با شاه در این سفر داشتند ، لذا برای اعضاء سفارت انگلستان برارنده نبود که از این کار طفره رفته و احترامی کمتر از روسها بسرای اعلیحضرت شاه ایران قائل شوند . و بهمین جهت ، من تمام ناراحتی های حاصله از این سفر را بر آسایش و آرامش زندگی در تهران ترجیح دادم و عازم سفر با اردوی همایونی به اصفهان شدیم (۱)

موقعیکه تمام مقدمات سفر آماده شد و ما به اتفاق شاه عازم حرکت بودیم ، ناگهان از استرآباد اخباری واصل شد که بسیار حیرت انگیز و در عین حال ، مضحك بود ، و ضمنا هشدار وقوع حوادثی ناگوار را در آینده میداد ، که شرح ماوقع آن بقرار زیر است :

در جزیره « آشورآه » که در گوشه جنوب شرقی بحر خزر قرار گرفته ، روسها يك پایگاه دریائی ایجاد کرده اند تا در آن جا ، تسهیلات لازم جهت ناوگان جنگی خود در بحر خزر را قایلین نمایند . و البته هیچگاه دیده نشده که در این بندرگاه کمتر از دو تا سه کشتی جنگی روسی متوقف باشند . روسها با اینکه علت وجود پایگاه مزبور را ظاهرا حفاظت منطقه از خطر یورش ترکمانان عنوان میکنند ولی تا آنجائیکه مشاهده شده ، آنها هیچگاه قدمی در راه توجیه این بهانه خود برنداشته و عملیات ترکمانان متعلق به طایفه «یموت» - که پیوسته با کمک قایق هایشان به غارتگری در سواحل ایران و اسارت مردها و زنها و بچه ها می پردازند همچنان ادامه دارد . مردم ساحل نشین ایران هم - که دولتشان اجازه نگهداری کشتی جنگی در بحر خزر را ندارد (۲) - وجود روسها را مایه اینست خود از شر مهاجمین میدانند ، ولی ترکمانان که هیچوجه قادر به ترك عادت خود نیستند - باوجود ادامه غارتگری - چون همیشه تصور میکنند که وجود روسها باعث مزاحمت در اعمالشان خواهد بود ، لذا به آنها با نظر خصمانه نگریسته و پیوسته مترصد انتقام جوئی و فرا رسیدن فرصت مناسب برای گرفتن زهر چشم از روسها هستند . البته واضح است که گروهی ترکمن نیمه ملج ، به همراهی چند قایق هیچگاه نمیتوانند فکر حمله به کشتی های جنگی مجهز و سربازان تعلیم دیده روس را بسمه مخیله خود راه دهند ، ولی آنها مرانجام توانستند با استفاده از فرصت بسیار مساعدی که بر اثر یکی از عادات روسها فراهم شده

بود ، دست بکار حمله انتقامی شده و با طرح نقشه قبلی دمار از روزگار روسها برآوردند . باین ترتیب که : در شب عید پاک و هنگامیکه تمام روسها دور هم جمع شده و بخاطر پایان روزه طولانی «لنت» (۳) به نوشیدن مشغول بودند ، ترکمانان با قایق های خود در جزیره «آشورآه» پیاده شده و چنان به روسها یورش بردند که آنها مکلسی غافلگیر شده و آنقدر مست و خراب و سرگرم برنامه های خود بودند که حتی از عهده مقابله با آنها هم برنیامدند . و در نتیجه این حمله ، عده ای از روسها کشته و زخمی و در حدود ۱۰ الی ۱۵ نفر زن و مردشان هم به اسارت ترکمانان در آمدند که بلافاصله این عده را با قایق به ساحل منتقل کردند و بصورت اسیر در اختیار خود گرفتند .

جالبترین و حیرت انگیزترین قسمت این ماجرا ، نقشی است که کشتی های جنگی روس - پس از وقوع حادثه - بعهده گرفتند : چون روسها یکی از کشتی های توپدار خود را به کنار ساحل ایران آورده و بجای آن که در صد تعقیب و دستگیری مهاجمین برآیند لوله توپ آنرا به سوی ساحل گرفته و بدون در نظر داشتن هدف معینی شروع به تیراندازی در خشکی نموده و هر چند آنجا وجود داشت درهم کوبیدند ، بطوریکه ایرانیها تصور کردند ، کشتی روسها هم مثل خودشان در شب عید پاک ، بر اثر افراط در نوشیدن مست شده است!

چون وقوع این حادثه و حمله یکمده از ترکمن های نیمه ملج باعث تحقیر فراوان روسها شده ، لذا بعید نیست که اعضاء سفارت روسیه از این واقعه بشدت خشمگین شوند و برای التیام جریحه دار شدن غرورشان ، دست به عمل متقابل بزنند ، زیرا آنها ترکمانان «یموت» را - به بخاطر آنکه در خاک ایران زندگی میکنند - ظاهرا جزء اقلایع ایران به شمار میاورند . ولی بجالب تر از همه در این میان ، خود ایرانیها هستند که باخوسردی کامل و با برخورداری از طبع شوخ و روحیه بشاش خود ، اصولا وقوع چنین حادثه ای را بکلی انکار کرده و معتقدند که : روسها خودشان چنین ماجرائی را صحنه گردانی کرده و نمایشی از قتل و غارت و اسارت ترتیب داده اند ، تا بهانه ای بسرای تجاوز به خاک ایران فراهم بیاورند . (۴) بهرحال ، واقعیت هر چه باشد ، چون ما بایستی سفر خود را به اصفهان آغاز نمائیم ، لذا تعقیب ماجرا را به «پرنس نالگورکی» واگذار می کنیم تا خودش در باره آن تصمیم لازم را بگیرد .

قهرود ، ۲۱ مه [۱۸۵۱] (۵) سما روز ۱۱ مه از تهران خارج شدیم و حالا

پس از گذشت ۱۰ روز هنوز فیمی از سفر خسته کننده خود را نپیموده ایم .

موقع ترك تهران ، حرارت هوا ۷۵ درجه [فارنهایت] بود و این مقدار روز بروز افزایش یافت تا جائیکه امروز دستگاہ حرارت سنج در زیر چادر ، ۹۵ درجه را نشان میداد . و این خود حکایت از گرمای تحمل ناپذیری دارد که مزید بر علت شده و ناراحتی و خستگی ما را افزونتر میکند و البته واضح است که در این میان وضع خدمه و چارپایان ، از همه اسفناک تر است ماهر شب ساعت ۳ بعد از نیمه شب حرکت خود را آغاز نموده و در حدود ساعت ۷ یا ۸ صبح توقف میکنیم ، تا باین ترتیب در مدت زمان تاش خورشید و شدت گرمای طاقت فرسای روز بتوانیم در زیر چادر ها استراحت کنیم . و آنگاه دوباره در ساعت ۴ بعد از ظهر مقداری راه می پیمائیم . ولی باید توجه داشت که استراحت ما در طول مدت گرما نیز واقعا عملی غیر ممکن است ، زیرا حرارت مسیر سفر ، بقدری زیاد است که جز اوایل صبح وقت دیگری را نمیتوان برای استراحت برگزید و متاسفانه در مدت در چنین موقعی است که ما باید دست از استراحت کشیده و عازم حرکت شویم .

یکی از کسانی که واقعا قابل ترجم است و بهیچوجه دمی را آسوده نیست ، آشیز فرانسوی ما است که بجای استراحت پس از راه پیمائی ۴ بعد از نیمه شب تا ۷ صبح ، تازه بایستی به فکر تهیه صبحانه و پخت و پز برای نهار باشد و از این نظر بقدری گرفتار ترتیب و تنظیم کارهای مختلف است که من واقعا ندیدانم ، آیا او در طول این سفر فرصتی بسرای استراحت پیدا میکند یا خیر ؟ زیرا اولین چیزی هم که پس از پایان راه پیمائی عصرانه و رسیدن به محل شانه چادرها مشاهده میکنیم ، همین «دانگل» بیچاره است که در فضای آزاد چند آجر را رویهم چیده و مشغول تهیه شام برای ما شده است . او خودش با اینکه این نوع کار کردن را «کشنده» میداند ، ولی چون فرانسویها اصولا آدمهای فیلسوف مشربی هستند ، لذا تحمل میکنند بر نمی آورد . ولی مطمئن هستم که اگر او يك نفر انگلیسی بود حتما تا بحال بخاطر کار در چنین شرایط عذاب آوری ، دیوانه شده بود .

مسیر سفر ما در نزدیکی «ساوه» بطور محسوسی روبه سرایشی گذاشت و پس از مقداری حرکت ، در میان يك دشت سوزان به شهر ساوه رسیدیم ، خاک اینجا بسیار شور است و خود شهر مثل اغلب شهرهای ایران رو به زوال و ویرانی می رود . پس از ساوه ، ما به «قهرود» رسیدیم و از اینجا

عازم ولایت بزرگتری بنام «عراق» خواهیم شد که حاکم نشین آن «سلطان آباد» [اراک] نام دارد .

توقف ما در « قهرود » نیز بیشتر بخاطر رهائی از گرمای طاقت فرسا بود. که باعث شد به این دهکده پناه آورده و بسا برخورداری از موقعیت این منطقه - که ارتفاعی بیشتر از اطراف خود داشت - در زیر چادرها بیاسائیم و نفسی تازه کنیم. البته این موضوع را نیز بایستی یکی از امتیازات ایران نسبت به سایر ممالک گرمسیر دانست که میتوان در میان دشت‌های تفت زده‌اش به بیابانی این چنین خوش آب و هوا دست یافت و با اشتیاق هوای معتدلش ، نیروئی تازه گرفت .

ما الان در حدود یک هفته است که در اینجا اقامت کرده‌ایم ، ولی ما کمال تأسف باید در طی یکی دو روز آینده این منطقه خوش آب و هوا را ترک کنیم. چادرهای ما اینجا در کنار یک نهر آب زلال برپا شده که از سایه چند درخت تنومند برخوردار است و کمی آنطرفتر باغی است پر از درختان زیتون ، و در ته‌ای نزدیک مانیز نقایای یک قلعه قدیمی به چشم میخورد که منظره بسیار جالبی دارد . زمین‌های اطراف هم از گلهای وحشی و علف زار پوشیده شده و بوی خوشی از آنها به مشام میرسد. جالب تر از همه آوای بلبلانی است که بر روی شاخه‌های درختان زیتون به نغمه‌سرایی مشغولند و دوسک من نیز بقدری از زندگی در این نقطه خوشحالند که تمام روز را در نهر آب به سر و کول هم می‌پرند . ولی با همه ایسن اوصاف من اطمینان دارم که پس از ترک این منطقه دوباره ناراحتی‌های سابق به سراغمان خواهد آمد .

سلطان آباد ، ۲۵ مه - پس از ترک روستای خوش آب و هوای «قهرود» باردیگر به سرازیری افتادیم و با حرکت در دشت‌های سوزان و هوای داغی که شبیه گذشته بود ، آنقدر رفتیم تا به «سلطان آباد» رسیدیم . این شهر در دشتی قرار گرفته که اطراف آن بوسیله تپه‌هایی محاصره شده و بر خلاف مناطق دیگر ، زمین‌های حاصلخیزی دارد و مزارع انبوهی از غله - که تقریباً آماده درو شده - گرداگرد آنرا فرا گرفته‌اند. وضع کلی شهر سلطان آباد تقریباً پیشرفته بنظر می‌آید و بخاطر وجود چندین کارخانه و کارگاه ابریشم بافی ، از اغاب شهرهای ایران آبادتر شده است .

در این شهر ، برخورد با یکنفر فقیر پیر و فرقوق که برای گدائی به نزدیک

چادرهای ما آمده و با صدای بلند تقاضای کمک داشت ، مرایم فوق‌العاده حیرت‌انگیز بود . چون پس از اینکه چند سکه مسی برایش فرستادم ، او پولها را باخشم و بصورت توهین آمیزی پس داد و گفت : «من پول سیاه نمی‌گیرم !» (۶)

در حالیکه در همین شهر ، موقعیکه از یک کارگر ابریشم‌بافی در مورد مزد روانه‌اش سؤال کردم ، با کمال تعجب پاسخ شنیدم که روزی ۳ پسن [تقریباً ۶ شاهی] بیشتر نمی‌گیرد . و بنظر من چنین مزد ناچیزی برای یک کارگر در ایران خیلی اسباب تعجب است ، مخصوصاً که اغلب آنها هم دارای زن و بچه هستند ولی از طرف دیگر همین دستمزد ناچیز میتواند بخاطر ارزانی فوق‌العاده ارزاقی به نوبه خود حداقل معیشت را برایشان فراهم کند ، زیرا واقعا در این مملکت آنقدر مواد غذایی بحد و فور وجود دارد که میتواند تا مقدار زیادی کمبود پول نقد را جبران نماید .

مراي آشنائی با قیمت مواد غذایی در ایران بهتر است بدانید که در اینجا هر شش و نیم پوند نان ، ۲ پسن [یک من نان] ، شش و نیم پوند گوشت گوسفند ، یک شیلینگ [یک من گوشت گوسفند] ، یک قران [شش و نیم پوند گوشت گاو] ، ۵ پسن [یک من گوشت گاو] ، ده شاهی [قیمت دارد . ولی در ایران بهتر است که از خوردن گوشت گاو بپرهیز شود ، چون در اینجا فقط از گاوهای برای مصرف گوشت استفاده می‌کنند که در اثر بیماری یا پیری مفرط بحال مرگ افتاده باشند . و در این مورد خاطر داری به یادمانده است که چگونه استفاده از گوشت این انواع حیوانات را در ایران به وضوح نشان میدهد . باین ترتیب که و یکروز «محمد آقا» آبدار باشی سفارتخانه باشتاب هرچه تمامتر من آمد و انگار که وظیفه بسیار خطیری را بانجام رسانده ، گفت : « خانم ، من زود جنیبم و چاق‌ترین بره‌شما را که میخواست حرام بشود ، حلال کردم !» البته منظور او این بود که : یک بره پروار چون بخاطر بیماری در شرف هلاک بود ، بخاطر آنکه از گوشتش استفاده شود ، گردن حیوان بیچاره را گوش تا گوش بریده است - ابرانیها گاهی چنان اصطلاحاتی بکار می‌برند که واقعا باعث تعجب است .

مثلا در مورد دیگر ، یکروز «آقا-حسن» سرمه‌تر سفارتخانه بمن مراجعه کرد و گفت که : اسب مخصوص من فدای سرمن شده است ! ... البته من اطلاع داشتم که این اسب مریض است ، ولی جالب اینجاست

که «آقاجن» با ادای چنین عبارتی ، در عین حالیکه معصیت از میان رفتن اسب را اطلاع میداد ، میخواست اینطور وانمود کند که تمام مدبختی‌هاییکه بنا بود نصیب من شود ، تماما به سراسب بیچاره آمسده و این حیوان بلاگردان من شده است . این سرمه‌تر کار جالبی دیگری هم انجام میداد که آن ، نگهداشتن یک خوک در اصطبل اسبها بود . و اینطور استدلال میکرد که اگر بنا باشد بلائی نازل شود ، عقوبتش در عوض اسبها نصیب خوک خواهد شد . ولی دیدیم که این عمل او نتیجه بخش نبود و نتوانست سر نوشت اسب بیچاره مرا تغییر دهد . البته باید بگویم که این چنین کاری در ایران خیلی معمول است و جالب اینجاست که اغلب ، دوسنی بسیار صمیمانه‌ای هم بین اسب و خوکی که با هم در یک اصطبل بسر می‌برند ، بوجود می‌آید .

این خوکها - که از نوع وحشی هستند - به مرور که اهلی میشوند خصوصیات جالبی از خود نشان میدهند ، و من در شهر «سامون» [عثمانی] شخصا شاهدیک مورد از آن بودم : کنسول انگلیس در این شهر یکی از این نوع خوکها را نگهداری میکرد و این حیوان چنان به صاحبش انس و الفتی پیدا کرده بود که حتی در موقع شکار نیز او را همراهی میکرد و درست همانند یک تازی به جستجوی شکار می‌پرداخت . ولی این خوک عاقبت خوبی نداشت و کارهایی انجام داد که صاحبش مجبور شد با وضع رقت‌انگیزی از حیوان دست آموز خود دل بکند ، زیرا در مواقعی که کنسول عازم ملاقات با «پاشا» و با «قاضی» شهر میشد ، ناچار خوک را در منزل تنها میگذاشت و چون این حیوان همیشه عادت به همراهی با صاحب خود را داشت و در ضمن ، قادر به درک علل این بی‌مهری وجدائی موقت نبود ، لذا اغاب به جستجوی او بر میامد و غافل از اکراه همانان متعصب به تماس با خوک ، و اینکه چگونه با این عمل خود نارضایتی صاحبش را فراهم می‌آورد ، خوک را به کنسول می‌رساند . تا آنکه سرانجام تکرار این نوع ابراز علاقه‌ها به قیمت جانش تمام شد و کنسول انگلیس - با تمام علاقه و انسی که به خوکش داشت - مجبور شد با کمال اکراه به زندگی او خاتمه دهد .

قبل از اینکه به داستان خوکها پایان دهم ، بهتر است مورد دیگری از خصوصیات این حیوان نقل کنم که نشانه قدرت شامه و حس ردیابی عجیب این حیوان است : یکی از اعضاء سفارتخانه ما که قطعه

گوشت پخته‌خوکی را بعنوان غذا در موقع سواری خارج از شهر در جیب داشت، ناگهان مورد تعقیب يك خوك وحشی قرار گرفت و ناچار شد در حدود دوسه مایل بخاطر نجات جانش از خطر حمله این حیوان گرسنه که با حالتی دیوانه وار حتی از فراز پرچین و خندق و حصار و نهر هم بدنبال او میامد، بگریزد. وی بعداً با کمال تعجب دریافت که وجود قطعه گوشت در جیبش چنان اشتباهی این خوك وحشی را تحریک کرده که سرای دستیابی به طعمه، این چنین خود را به خطر انداخته بود.

همه میدانند که مصرف گوشت خوك برای مسلمانان حرام است، و همین خاطر است که اغلب آنها اصولاً حالت اترجاری نسبت به گوشت این حیوان از خود نشان میدهند. ولی دیده شده که همین مردم گاهی اوقات به این مسئله توجهی نکرده و از مصرف گوشت خوك آگاهی نداشته‌اند، بطور مثال: یکی از انگلیسی‌های مقیم تهران بنام دکتر «چارلز بل» که سابقاً طبیب سفارتخانه ما بود، روزی هدیه‌ای بصورت يك خوك وحشی شکار شده دریافت کرد و به اصراریکی از شاهزادگان درجه اول ایران - که با دکتر «بل» رفاقتی داشت - مجبور شد بخاطر دریافت این هدیه سوری بدهد و این حضرت والا با وجود آنکه بطور مسلم میدانست در این مهمانی جز گوشت خوك چیز دیگری در کار نخواهد بود، باتفاق برادرش در مهمانی حاضر شد و بدون هیچگونه ناراحتی از انواع خوك بصورت پخته، سرخ شده

کباب شده، همراه با کله‌پاچه این حیوان تناول کرد (۷)

بحث درباره خوك و گوشت خوك ما را از صحبت در باره دشت حاصلخیز سلطان آباد دور کرد: در اینجا باید اضافه کنم که با وجود کثرت نمک و شن زار بودن خاک ایران، اراضی فراوانی را در این مملکت میتوان یافت که جنس خاک آنها از «رس» میباشد و به شرط وجود آب و همت کشاورزان قابلیت فراوانی برای کشت و زرع دارد. ولی متأسفانه بی‌لیاقتی حکومت ایران باعث پراکندن دهقانان، و پراکندگی دهقانان باعث خرابی قنوات و نقصان آب، و نقصان آب باعث تبدیل سه ربع از خاک ایران به صحاری لم یزرع شده است. که اگر اینطور نبود، مسلماً جمعیت کثیری در این مملکت همانگونه که در ایران باستان وجود داشت - بسر میبردند...

ادامه دارد.

حواشی:

۱ - در همین سفر اصفهان بود که اولین علائم نارضائی ناصرالدین شاه از امیر - کبیر بروز کرد. و دلیل ظاهری آنهم این بود که، امیر با برادر کوچک شاه (عباس میرزا) بیش از حد گرم گرفته و در ضمن، به دستور صادره از جانب شاه راجع به نگهداشتن عباس میرزا و مادرش در قم توجهی نکرده بود.

پرونده‌های علم‌الاشانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی



۲ - طبق ماده پنجم عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) هیچ کشوری جز روسیه حق نگهداری کشتی جنگی در بحر خزر نداشت.

۳ - «لنت» روزه‌ایست که کاتولیک‌ها بمدت ۴۰ روز میگیرند و در روز عید پاک خاتمه می‌یابد.

۴ - پس نتیجه میگیریم که ما ملت ۱۳۰ سال پیش هم عادت به محمل‌تراشی برای اینگونه حوادث داشته‌ایم.

۵ - قهرود یکی از دهات محقر کاشان است.

۶ - منظور از «پول سیاه» سکه‌های یکشاهی و دوشاهی است که از آلیاژ مس ضرب میشد. در سکه‌های سشاهی به بالاتر هم وارد میکردند که معروف به پول سفید بودند.

۷ - باید دانست که دکتر

«چارلز بل» در سال ۱۸۴۸ (مقارن فوت محمد شاه) از ایران رفته بود، و لذا این واقعه میبایستی در دوره سلطنت محمد شاه پیش آمده باشد. از طرف دیگر میدانیم که تنها پسر محمد شاه مقیم تهران در آن زمان «عباس میرزا نایب‌السلطنه» (بعداً «ملك آرا») بود که حداکثر ۸ سال بیشتر نداشت و در نتیجه نمیتوانست با دکتر «بل» رفاقتی داشته‌باشد پس این شاهزاده حتماً یکی از برادران محمد شاه و به احتمال قریب به یقین «فرهاد میرزا معتمدالدوله» بوده که در حشر و نشر او با انگلیسها هیچ شکی نیست.